**بررسی فضيلت و جايگاه آن در اخلاق**

**از ديدگاه علامه طباطبائی و السدير مک­اينتاير**

**زهرا عليزاده[[1]](#footnote-2)**

**چکيده**

در ديدگاه طباطبائی فضيلت ارزش ذاتی دارد، اما نگاهی دقيق به اين ديدگاه بر اهميت نقش کارکردی فضيلت می­افزايد چرا که از اين نظر فضيلت که رسيدن به تعادل در امور اخلاقی با توسل به عقل و شرع است، انسان را به برترين سعادت خود يعنی مقام قرب الهی ميرساند. در آرای اخلاقی مک­اينتاير فضيلت محور نظريات اخلاقی او است. فضيلتی که از سه عنصر "عمل"، "نظم روايی" و "سنت تاريخی" به دست می­آيد و برای انسان ارزش ذاتی دارد و انسان با داشتن فضيلت می­تواند به سعادت و غايت زندگی دست يابد. از سوی ديگر سعادت و حيات نيک همان فضيلت­مند بودن است. بنابراين غايت و سعادت انسان در دل مفهوم فضيلت نهفته است و انسانی می­تواند به اين فضيلت دست يابد که عقل و تأملات عقلانی را سرلوحه­ی تصميمات اخلاقی خود قرار دهد.

**واژگان کليدی:** فضيلت، سعادت، طباطبائی، مک­اينتاير

**مقدمه**

زمانی که به بررسی احکام و قواعد اخلاقی از ديدگاه يک انديشمند يا فيلسوف اخلاقی می­پردازيم اين بررسی می­تواند علاوه بر نشان دادن مبانی فکری و فلسفی مؤثر در آن ديدگاه و نيز تأثير يا عدم تأثير اعتقادات و به عبارت ديگر احکام دينی موردپذيرش آن متفکر در اين قواعد اخلاقی، تصويری همه­جانبه از ديدگاه اخلاقی او ارائه دهد و زمينه­های قوت و ضعف و ميزان توجيه­پذيری آن احکام را نشان دهد.

در اين نوشتار بر آنيم تا ضمن نگاهی اجمالی به ديدگاه اخلاقی طباطبائی و مک­اينتاير، عنصر فضيلت در اخلاق و تأثير آن در سعادت بشری را از ديدگاه اين انديشمندان مورد بررسی قرار دهيم.

**تاريخچه فضيلت و اخلاق فضيلت­گرا**

فضيلت يا آرته شايد تاريخی به درازای تاريخ جهان داشته باشد چرا که انسانها همواره اموری را برای خود و جامعه­ی خود پسندیده و به عبارتی فضیلت­مندانه می­دانسته­اند، اما این واژه معانی بسیاری به خود دیده است. معانی مختلفی چون شجاعت، وفاداری و توان رزمی و گاهی مهربانی و توجه به نیازهای دیگران و هزاران معنای دیگر. اما با گذر زمان بحث درباره­ی فضیلت به صورت سازمان­یافته در میان اندیشمندان روج پیدا کرد و افلاطون نخستین بار به تحقیق درباره­ی فضیلت پرداخت. پس از آن در قرون وسطی با حاکمیت فرهنگ مسیحی این واژه رویکردی دینی پیدا کرد، پس از آن با رواج نظریات اخلاقی جدید مانند اخلاق وظیفه­گرا و سودگرا این عنصر مهم در اخلاق به تدریج رو به افول نهاد(خزاعی، 1380: 46-47). اما بازهم این گذر تاریخ بود که با نشان دادن ضعف­های مکاتب اخلاقی رایج اندیشمندان را به بازگشتی دوباره به اخلاق فضیلت سوق داد و اندیشمندانی چون الیزابت آنسکومب و السدیر مک­اینتایر نیاز جامعه­ی بشری و اخلاق انسانی را بازگشت به اخلاق فضیلت دانستند. همزمان با این روند در جوامع شرقی و به ویژه جوامع اسلامی با وجود اینکه مکتب اخلاقی به نام اخلاق فضیلت شکل نگرفت اما این عنصر در آرای اخلاقی اندیشمندان اهمیت ویژه­ای داشته و یکی از دغدغه­های این اندیشمندان رسیدن انسان و جامعه به فضایل فردی و اجتماعی است.

**ديدگاه طباطبائی پيرامون فضيلت**

برای پرداختن به رأی طباطبائی و مک­اينتاير درباره­ی نقش فضيلت در اخلاق ابتدا بايد بدانيم ديدگاه اين انديشمندان درباره­ی مفهوم فضيلت در اخلاق چگونه است. طباطبائی مفاهيم ارزشی از قبيل فضيلت را جزء مفاهيم اعتباری می­داند، یعنی مفاهیمی که مابه­ازای خارجی ندارند بلکه ذهن انسان با توجه به اهداف مطلوبی که در زندگی دارد مفاهیمی را اعتبار می­کند. به عبارت دیگر ذهن انسان تصورات و تصدیقاتی را اعتبار می­کند که در ورای ظرف عمل تحقق عینی ندارند و این مفاهیم اعتباری الگوی عمل انسان در جامعه هستند الگویی که با توجه به هدف انسان از زندگی شکل می­گیرد و سمت و سوی خاصی به ذهن و عمل انسان می­دهد(طباطبائی، 1387، الف، ج1: 143- 145). با این نوع نگاه باید گفت از نظر طباطبائی مفاهیمی چون فضیلت با وجود اینکه جزء مفاهیم اعتباری هستند با توجه به نقش مهمی که در رسیدن انسان به هدف زندگی خود دارند دارای اثر بوده و نتایج واقعی و وجودی در پی دارند. با توجه به آنچه بیان شد نوع نگاه طباطبائی به مفاهیم ارزشی این شبهه را در ذهن به وجود می­آورد که این مفاهیم اعتباریِ صرف بوده و ارزشی در خارج از ذهن بشر ندارد. به عبارت دیگر ارزشهای اخلاقی مفاهیم متغیر و اعتباریات صرف هستند و انسانها در گذر زمان با توجه به بنیادهای فکری و شرایط زندگی خود می­توانند صورتهای مختلف و معانی متضادی از ارزشهای اخلاقی در ذهن خود اعتبار نمایند و این به معنای عدم جاودانگی ارزشهای اخلاقی است. اما در ادامه با توجه به اینکه طباطبائی رسیدن به مقصد اصلی و سعادت واقعی بشر را( به عنوان یک امر وجودی) جز از طریق این مفاهیم ممکن نمی­داند این شبهه را دفع کرده و با توجه به اینکه سعادت تمامی انسانها را تنها در رسیدن به یک مطلوب( مقام قرب الهی) می­داند بر جاودانگی ارزشهای اخلاقی صحه می­گذارد.

**تعريف فضيلت:**

طباطبائی بحث خود درباره­ی فضيلت را با بررسی قوای مختلف انسانی و تأثيری که اين قوا در سعادت و کسب فضايل دارند آغاز می­کند. او ذات انسان را دارای سه قوه­ی "شهويه"، "غضبيه" و "فکريه" می­داند، که اين قوا با اتحادی که دارند افعال ويژه­ای را در انسان سبب می­شوند که اين افعال، خاص انسان بوده و موجب رسيدن انسان به سعادت می­شود. امّا بايد توجه داشت که زمانی اين قوا انسان را به سعادت می­رساند که حدّ اعتدال در آنها رعايت شود و از افراط و تفريط اين قوا پيش­گيری گردد. پس تعادل در قوای بشری آراستگی به فضايل را برای انسان به ارمغان می­آورد. البته برای اينکه اوصاف فضيلت (حسن) و رذيلت (قبح) را به افعال انسان نسبت دهيم بايد اين افعال را در نسبت با سعادت انسان بسنجيم تا آنچه را که سازگار با سعادت است به فضيلت و آنچه را که ناسازگار با آن است به رذيلت متصف کنيم (طباطبائی، 1374، ج 5: 12).با توجه به آنچه بیان شد می­توان گفت نگاه طباطبائی به عنصر فضیلت زمانی شکل می­گیرد که هدف و مطلوب زندگی بشر شناخته شده باشد. از نظر طباطبائی این هدف را باید در متون دینی جستجو کرد زیرا خداوند به عنوان موجودی که هدف زندگی و سعادت واقعی انسان را می­شناسد این هدف را در کلام خود به وضوح بیان کرده است و این بدین معناست که انسان از سردرگمی و پوچی به دور بوده و به جای روی آوردن به تجربه­های واهی و پوچ می­تواند در مسیری که خداوند به خوبی آن را توصیف کرده است حرکت نماید و بی­تردید لازمه­ی حرکت در این مسیر و رسیدن به هدف کسب فضایل دینی و آراستگی به ارزشهای اخلاقی است. بر این اساس باید گفت عنصر فضیلت از دیدگاه این اندیشمند را در مقایسه با دو عنصر دین(وحی) و سعادت(هدف زندگی) می­توان به درستی دریافت.

**فضيلت از ديدگاه مک­اينتاير**

از يونان باستان تا به امروز آنان که به اخلاق فضيلت توجه داشته­اند، تعاريف مختلف و گاهی متفاوت از فضيلت ارائه داده­اند. کسانی چون هومر، سوفسطائيان، ارسطو، افلاطون و ساير انديشمندانی که هر کدام براساس ديدگاه خاص اخلاقی خود فضيلت را تعريف کرده­اند. مک­اينتاير با ارائه­ی اين تعاريف و تفاسير گوناگون می­کوشد تا هم وجه اشتراکی برای تعاريف متفاوت از فضيلت بيابد و هم تعريف بهتری از فضيلت ارائه دهد. او برای مفهوم فضيلت سه ويژگی بيان می­کند، و معتقد است نبودن هريک از اين ويژگيها به دست آوردن تعريف و تصوری درست از فضيلت را غيرممکن می­سازد:

الف) نقش مفهوم "عمل" در تعريف فضيلت: اولين ويژگی در تعريف فضيلت مفهوم "عمل" است اما بايد بدانيم در اينجا منظور از عمل معنای متعارف آن نيست. بلکه عمل در اينجا به معنای شکل منسجم و پيچيده­ای از يک فعاليت بشری است که جمعی بوده و دارای وجه اجتماعی ثبات يافته­ای است و عامل به آن فعاليت خيرهايی را که نسبت به آن عمل درونی هستند شناسايی می­کند و سعی دارد تا به آنها دست يابد. اين عمل بايد منسجم و پيچيده باشد؛ برهمين اساس کشاورزی يک عمل محسوب می­شود امّا کاشتن شلغم عمل محسوب نمی­شود. به طور کلی پرداختن به هنرها، علوم، بازيها و سياست با توجه به اين ويژگی عمل محسوب می­گردد. از ديگر قيود مفهوم عمل اشاره به خيرهای درونی عمل در برابر خيرهای بيرونی می­باشد. خيرهای درونی خيرهايی هستند که تنها از طريق پرداختن به همان عمل خاص به دست می­آيند امّا خيرهای بيرونی با اعمال ديگر نيز به دست می­آيند. ويژگی خيرهای درونی اين است که شخصی که به خير درونی يک عمل دست يابد می­تواند با تعليم آن به ديگران موجب ارتقای آن عمل گردد، پس فردی که در يک فعاليت شرکت می­کند برای اينکه فعاليت او فضيلت­مندانه باشد بايد به دنبال خيرهای درونی آن عمل باشد، چنين عملی از نظر مک­اينتاير در هر جامعه­ای حتی با عادات و رسوم بسيار متفاوت می­تواند شکوفا شود، امّا در جوامعی که در آنها فضايل ارزشمند نيستند چنين اعمالی شکوفا نمی­شود. هر فردی برای اينکه به خير درونی اعمال دست يابد بايد اعتبار معيارهای پذيرفته شده در آن فعاليت را که توسط صاحب­نظران آن فعاليت تعليم می­شود، بپذيرد و برای تحصيل خيرات درونی آن عمل به اساتيد فن مراجعه نمايد و الگوها و روشهای ايشان را تمرين کند در نهايت مک­اينتاير تذکر می­دهد که گرچه اين تعريف از عمل شامل اعمال رذيلتمندانه­ای چون شکنجه­گری و... نيز می­شود و يا فضيلتی به فضيلت ديگر ضرر می­زند مثلاً شجاعت سبب ظلم می­شود امّا بايد اينها را از تعريف بيرون بدانيم. به نظر او می­توان با قدرت نقد اخلاقی و همچنين با توسل به لوازم هر فضيلت اين اعمال را مورد نقد و ارزيابی قرار داد (مک­اينتاير، 1390: 317 - 337).

ب) نظم روايی: مک­اينتاير در خصوص نظم روايی اعمال که آن را از ويژگيهای مهم عمل می­داند چنين می­گويد؛ اگر زندگی آدمی را پيشروی از ميان صدمات و خطرات اخلاقی و جسمانی بدانيم که شخص ممکن است با آنها مواجه شود و به نحوی خوب يا بد بر آنها غلبه کند، فضيلتها به عنوان کيفيتهايی که اکتساب و به کارگيريشان عموماً وسايل موفقيت در اين امر را فراهم می­آورند و رذايل، در مقابل، به عنوان کيفيتهايی که برعکس وسايل ناکامی را فراهم می­کنند جايگاه خود را پيدا می­کنند. پس زندگی هر انسانی داستانی را مجسم ­ميکند که شکل و صورت ظاهری آن به چگونگی فهم و ارزيابی موفقيت و شکست، و پيشرفت و عدم پيشرفت، بستگی دارد. براين اساس بايد گفت فضايل ارتباط تنگاتنگی با برداشتهای مختلف از صورت روايی حيات بشری دارد (همان: 350 - 352) . مک­اينتاير بر آن است که گاهی ممکن است زندگی يک فرد فضيلت­مند و نيک باشد، امّا اين حد برای اخلاقی زيستن او کافی نباشد، اگر ما برای حيات اين فرد، غايت واحد و خاصی تصوير نکنيم، تصوير نادرستی از فضايل فرد واجد آن حيات ارائه داده­ايم، بنابراين ما بايد فضيلت واحدی را در نظر بگيريم که وحدت­بخش حيات بشر باشد و آن فضيلت تماميت و ثبات است؛ يعنی اينکه ما در زندگی به دنبال يک چيز باشيم و تنها يک هدف را دنبال کنيم، امر ديگری که مک­اينتاير بر آن تأکيد دارد شناخت نفس انسان در طول زندگيش است با اين شناخت است که انسان قادر به تبيين روايات و رويدادهای مختلف زندگی می­شود (مک­اينتاير، 1390: 340 - 342). براساس آنچه در باب نظم روايی بيان شد بايد بپذيريم که «معقوليت يک عمل با جايگاه آن در يک توالی روايی شناخته می­شود» (همان:360).

ج) سير تاريخی: يکی از انتقاداتی که مک­اينتاير بر ارسطو وارد می­داند غفلت او از نگرش تاريخی است، از نظر ارسطو يگانه راه معرفت، دست­يابی به حقايق کلی و ضروری است که ماهيت اصلی اعمال از طريق آن ادراک می­شوند، لذا تاريخ شکل معتبری برای تحقيق و معرفت نيست.

مک­اينتاير در باب اهميت سنّت فضايل می­نويسد: «آنچه من هستم در اصل همان چيزی است که به ارث می­برم. گذشته­ای خاص که در زمان حال من تا حدّی حضور دارد. من خودم را بخشی از يک تاريخ می­يابم و اين سخن نوعاً به اين معناست: که چه بخواهم يا نخواهم، چه تشخيص بدهم يا ندهم، من يکی از حاملان نوعی سنّت به شمار می­روم» .

از نظر مک­اينتاير هر عملی از انسان به معنايی که در باب اعمال فضيلت­مندانه بيان شد، دارای تاريخ و در بستر سنّتی ويژه می­باشد. بر همين اساس است که بدون مطالعه­ی تاريخ و سنت جوامع بشری نمی­توان واقعيات آن جامعه را به دست آورد.

براين اساس در باب فضايل بايد گفت، فضايل فايده و غرض خود را نه تنها از طريق حفظ ارتباطاتی که سبب کسب خير درونی می­شود و نيز از طريق حفظ آن شکل حيات فردی که هر فرد می­تواند در آن به دنبال خير خود به عنوان خير کل حياتش باشد، بلکه در حفظ آن سنّت­هايی نيز می­يابد که برای اعمال و زندگی بشری فضای ضروری تاريخی­شان را فراهم می­آورد (مک­اينتاير، 1390: 372 - 374).

با توجه به سه مفهومی که مک­اينتاير درتعريف فضايل، به آنها اشاره کرد می­توان ماهيت فضيلت نزد او را دارای چند ويژگی اساسی دانست:

الف) فضايل کيفياتی هستند که دست­ يافتن به آنها فرد را قادر می­سازد که به خير (آئودايمونيا) دست يابد و فقدان آنها او را از حرکت به سوی آن خيرها باز می­دارد. البته بايد توجه کرد که در اينجا به کار بستن فضايل وسيله­ای برای خير نيست؛ زيرا آنچه خير را برای انسان به وجود می­آورد گذراندن زندگی کامل انسانی در بهترين وجه آن است و به کار بستن فضايل بخش ضروری و اصلی چنين حياتی است، نه اينکه يک عمل مقدماتی برای تأمين چنين حياتی باشد (همان: 256).

ب) فضايل آن ملکاتی هستندکه نه تنها اعمال را حفظ می­کنند و ما را قادر می­سازند که خيرهای درونی اعمال را به دست آوريم بلکه علاوه بر آن غلبه بر صدمات، خطرات، وسوسه­ها، و پريشانی­هايی را که با آنها مواجهيم بر ما ممکن می­کنند و اين امر سبب می­شود ما به خيرات دست يابيم و به معرفت بالای نفس و نيز معرفت خير تجهيز شويم (مک­اينتاير، 1390: 369). مک­اينتاير از سه فضيلت "شجاعت، عدالت و صداقت به عنوان فضايل اساسی انسان نام می­برد که هريک از آنها سبب می­شود ما به خير درونی اعمال دست يابيم و اگر اين فضايل نباشد اعمال همچون ابزاری خواهد بود که سودی جز رسيدن به خيرهای بيرونی نخواهد داشت (همان: 326 - 329).

ج) فضيلت اخلاقی از طريق عادت به دست می­آيد، و انسان با اجرای اعمال عادلانه يا شجاعانه، عادل و شجاع می­شود و اين خصوصيات ملکه­ی نفس او می­گردد، امّا اين فضيلت ملکه­ای نيست که تنها در يک موقعيت خاص موجب موفقيت فرد گردد، بلکه از فردی که حقيقتاً دارای نوعی فضيلت است می­توان انتظار داشت که آن را در موقعيتهای مختلف از خود بروز دهد (همان: 266 و 345).

د). فضيلت­ها دو دسته­اند؛ دسته­ی اوّل فضيلت­های مربوط به خردورزان مستقل عرصه­ی عمل. و دسته­ی دوّم فضيلت­های مربوط به وابستگی­های شناخته شده. فضيلت­های دسته­ی اوّل، ابزاری فراهم می­آورند که فرد را با طيب خاطر خودش، به يک کارگزار اخلاقی و عاقل بدل می­کنند، و جلوی زوال اختيار او را می­گيرند. فضيلت­های دسته­ی دوّم ابزاری فراهم می­کنند که افراد به وسيله­ی آنها جماعت خود را پديد می­آورند و از ديگران حمايت می­کنند و ديگران نيز از آنها حمايت می­کنند. و اين فرايند هنگامی به انتها می­رسد که آدمی به موجودی خردورز و مستقل در عرصه­ی عمل (به معنايی که مک­اينتاير در نظر دارد) تبديل شود و اين يک "دستاورد" است (وينستين، 1390: 168).

ه) فضايل گرايشهايی هستند که نه فقط ناظر به عمل خاصی می­باشند بلکه ناظر به اشکال خاصی از احساس نيز می­باشد (هولمز، 1385: 77).

**ساختار حکمت عملی و رابطه­ی آن با فضايل**

قبل از آنکه به تبيين مفهوم حکمت عملی (عقل عملی) بپردازيم، بايد به چند نکته درباره­ی اخلاق فضيلت از ديدگاه ارسطو اشاره کنيم.

ارسطو فضيلت را ملکه­ای می­داند که انتخاب حد وسطی را در اعمال و رفتارهای انسان برای او ممکن سازد. يعنی فضيلت بين دو رذيلت افراط و تفريط قرار می­گيرد (ارسطو، 1356، ج 1: 49). از سويی ديگر ارسطو فضايل را به دو بخش عقلانی و اخلاقی تقسيم می­کند. ارسطواين تقسيم­بندی را به دو دليل انجام می­دهد، دليل اول ارسطو مبتنی بر نگرش او به ساختار نفس آدمی است. از ديدگاه او نفس انسان به دو بخش تقسيم می­شود، بخش عقلانی و بخش غيرعقلانی. خود بخش غيرعقلانی نيز بر حسب تبعيت از عقل به دو جزء تقسيم می­شود: جزئی که هيچ ارتباطی با عقل ندارد که همان جزء "نباتی" است. اما جزء دوم که از آن به جزء "شهوی" تعبير می­شود، می­تواند از عقل و فرامين آن تبعيت کند (ارسطو، 1356، ج 1: 32- 35). دومين دليل اين تقسيم­بندی تمايزی است که از نظر ارسطو بين روش تحصيل و به دست آوردن آن فضايل وجود دارد، از اين نظر فضايل عقلانی به وسيله­ی آموزش به دست می­آيند و فضايل اخلاقی به وسيله­ی تکرار عمل و عادت به آن عمل (Macintyre, 1998: 51) .

چنانکه بيان کرديم ارسطو حکمت عملی را از فضايل عقلانی انسان می­داند، و معتقد است برای فهم بهتر ماهيت حکمت عملی بايد به دارنده­ی آن، يعنی فرد صاحب حکمت عملی نظر کنيم. او برای بيان ويژگيهای چنين شخصی می­گويد: «کسی که دارای حکمت عملی باشد بی­شک قادر است درباره­ی آنچه برای خود او خوب و مفيد است، به درستی بينديشد [البته] نه درباره­ی نتايج جزئی مثلاً آنچه سبب تندرستی يا نيرومندی می­شود بلکه درباره­ی آنچه پيوسته به زندگی خوب منجر می­شود.... پس به طور عام می­توان گفت کسی که استعداد (قابليت) تفکر صحيح را داشته باشد صاحب حکمت عملی است» (Aristoteles, Nicomachea Ethics,1140b). به عبارت ديگر از نظر ارسطو، کسی که دارای فضيلت حکمت عملی باشد، می­تواند با انديشه­ورزی و خردمندی به انتخاب فضايل اخلاقی پرداخته و از اين طريق به اهداف ارزشمند زندگی [سعادت و حيات نيک] دست يابد.

بنابراين می­توان گفت؛ از يک سو آدمی نمی­تواند بدون حکمت عملی، دارای فضايل اخلاقی باشد، و از سوی ديگر نمی­تواند بدون فضايل اخلاقی دارای حکمت عملی باشد (Aristoteles,Nicomachean Ethics,1144b).

بر اين اساس انسانی که هر دوی اين فضايل (فضيلت عقلانی و فضيلت اخلاقی) را داشته باشد، می­تواند به سعادت در زندگی دست يابد.

مک­اينتاير شرح مذکور ارسطو درباره­ی حکمت عملی را مورد تأييد قرار می­دهد. او شرح ارسطو از حکمت عملی را از حيث مبانی کلی صحيح و معتبر می­داند و پرداختن به حکمت عملی را در تکميل شرح خود از فضيلت لازم می­داند (مک­اينتاير، 1390: 332). او معتقد است عقل عملی وسايلی را که به خير انسانی می­انجامد، تشخيص می­دهد. مک­اينتاير معتقد است اگر انسان به تعقل درست و صحيح بپردازد، به خير و کمال خويش دست می­يابد و اين سخن به اين معنا است که از نظر او عقل­ورزی انسان همان سعادت و حيات نيکوی او است (شهرياری، 1385: 78).

از طرف ديگر مک­اينتاير بر اين باور است که خواستهای انسانی بدون فضايل نمی­توانند معقول باشند. يعنی انسان برای اينکه خواسته­های خود را مطابق عقل گرداند بايد از فضايل کمک بگيرد. با استفاده از فضايل است که خواستهای انسانی عقلانی شده و به نحوی متحول می­گردد که خواستهای خلاف آن بی­ارزش می­شوند. پس بدون فضايل عقلانيت ناممکن است (همان: 105). پس می­توان گفت فضيلت و عقل متقابلاً وابسته­ی يکديگر بوده و داشتن يکی از آنها مستلزم داشتن ديگری است.

**فهرست فضايل:** چنانکه بيان کرديم مک­اينتاير خود را پيرو ارسطو در امر اخلاق می­داند، اما يکی از تفاوتهای ميان او و ارسطو را می­توان در ارائه­ی فهرست فضايل بدانيم، چرا که ارسطو در آثار اخلاقی خود به ليست فضايل و تعيين مصداق برای فضايل اقدام کرده است. اما مک­اينتاير با وجود اينکه به برخی فضايل اخلاقی از جمله: شجاعت، عدالت و صداقت اشاره می­کند، با اين وجود بی­شک اين تمامی آنچه مک­اينتاير از فضايل در ذهن دارد نيست، بنابراين به جای ارائه­ی ليستی از فضايل درباره­ی آنها می­گويد: «فهرست فضايل شامل فضايلی می­شود که برای بقای خانواده و جوامع سياسی­ای لازم است که در آن زنان و مردان می­توانند باهم در جستجوی خير و فضايلی باشند که برای تحقيقات فلسفی درباره­ی ويژگی خير ضروری هستند». براين اساس بايد گفت مک­اينتاير برخلاف ارسطو به تعيين مصداق برای فضايل نپرداخته و به تعريفی از آنها اکتفا کرده است (مک­اينتاير، 1390: 369).

چنانکه بيان شد مک­اينتاير در تعريف فضيلت از سه مفهوم "عمل"، "سنت تاريخی" و "نظم روايی" استفاده کرده است. و "حکمت عملی" عنصر ديگری است که در تعريف فضيلت لازم است.

همانگونه که بيان شد تعريف مک­اينتاير از فضايل مبتنی بر سه عنصر اصلی "عمل"، "نظم روايی" و "سنت تاريخی" است. مک­اينتاير فضيلت را امری می­داند که داشتن آن انسان را قادر می­سازد تا به خير درونی اعمال دست يابد. در عنصر ديگر يعنی نظم روايی مک­اينتاير معتقد است که برای فهم درست اخلاق و نيات اخلاقی بشر، نياز به ساختار روايی زندگی او داريم. او مدعی است که اين ساختار روايی و وحدت موجود در آن با جست­و­جوی خير تأمين می­شود و از سوی ديگر فضايل برای جست­و­جوی خير ضروری هستند. پس انسان فضيلت­مند می­تواند در جست­وجوی اين ساختار روايی و خير حاصل از آن باشد.

اما درباره­ی عنصر سوم يعنی سنت تاريخی، که به عقيده­ی مک­اينتاير اخلاقی جدای از اين مفهوم وجود ندارد، مک­اينتاير آن را زمينه­ی جست­و­جوی خير می­داند و در اينجا اين فضايل هستند که با حفظ سنت تاريخی سبب دست­يابی بشر به خير می­گردند.

اين تعريف فضايل در نگاه نخست، کارکردگرايانه به نظر می­آيد. يعنی مک­اينتاير فضايل را زمانی قابل فهم می­داند که فرد در کارکرد اخلاقی خود به دنبال خير باشد و اين خير از سه عنصر بيان شده به دست می­آيد و اگر انسان اين خير را می­خواهد بايستی آراسته به فضايل باشد. چنين تعريفی از فضيلت اين سؤال را در ذهن تداعی می­کند که؛ انسانی که به دنبال خير باشد، چگونه بايد فضايل را بشناسد و آنها را برای دست­يابی به خير به کار گيرد؟ از طرف ديگر طرح عنصر سنت يا تاريخ در شکل­گيری فضيلت، به نظر می­رسد، ماهيت فضيلت از ديدگاه مک­اينتاير را گرفتار نوعی نسبيت می­کند، چرا که جوامع مختلف فرهنگهای مختلفی را در خود می­پرورانند و در هر تاريخی صفات و خصلتهای متفاوتی بنا بر مقتضيات و روحيات و حتی شرايط اقتصادی، سياسی و فرهنگی به عنوان فضيلت در دوره­ای خاص مطرح می­شود، حال اگر فضايل را تنها در سنت يک جامعه بتوان شناخت، اين سؤال پيش می­آيد که کدام فضايل کدام سنت و جامعه را بايد فضايل واقعی بشر دانست؟ آيا هر جامعه فضيلتهای متفاوتی براساس فرهنگ موجود در آن جامعه دارد؟ و...

به طور خلاصه مک­اينتاير رسيدن به خير را از طريق فضايل ممکن می­داند و داشتن فضايل را منوط به اين می­داند که انسان به دنبال خير باشد.

**اخلاق موردپسند طباطبائی**

پس از بيان مفهوم فضيلت، برای تبيين جايگاه اين عنصر در آرای اخلاقی دو انديشمند موردنظر اين نوشته نظريه­ی اخلاقی هر يک از آنان را بررسی خواهيم کرد. چنانکه در بحث تعريف فضيلت بيان کرديم از نظر طباطبائی رسيدن به حد اعتدال در امور اخلاقی انسان را به فضايل اخلاقی ميرساند. طباطبائی شرط رسيدن به اين حد اعتدال را پايبندی به دو امر می­داند، يعنی وحی و عقل که عنصر دوم خود مورد تأييد عنصر اول يعنی وحی است. به عبارت ديگر از نظر طباطبائی انسان برای رسيدن به اخلاق شايسته بايد در مواقع تصميم­گيری اخلاقی به دو عنصر وحی و عقل متوسل شود (طباطبائی، اسلام و اجتماع: 32- 34). اگر انسان بتواند به درستی اين دو امر را در تصميمات اخلاقی خود دخالت دهد، در آنصورت به سوی اخلاقی که مورد تأييد حق و حقيقت باشد روی می­آورد و اعمال اخلاقی او نه برای جلب منافع مادی و احساسی خويش بلکه برای تحصيل حق و پيروی از حقيقت خواهد بود (طباطبائی، 1374، ج4: 177- 180). يکی ديگر از عناصری که در نظريه­ی اخلاقی طباطبائی اهميت ويژه­ای دارد، عنصر هدف در زندگی است. چنانکه او مکاتب اخلاقی را براساس اهدافی که می­توان برای انسان در نظر گرفت به سه بخش تقسيم می­کند: اخلاق یونانی، اخلاق دینی عام و اخلاق دینی خاص.

طباطبائی هدف اخلاق یونانی را توجه به منافع دنیوی و در نظر داشتن تجلیل و تحسین مردم بیان می­کند. از نظر او هدف ازاخلاق دینی عام توجه دادن مردم به سوی آخرت و فواید اُخروی است و نوع دوم اخلاق دینی که مکتب اخلاقی برتر از نظر طباطبائی است اخلاق دینی خاص یا همان اخلاق قرآنی است که مبنای اخلاق در آن توجه صرف به خدا است یعنی هدف انسان رسیدن به اله خود و خداگونه شدن اوست یعنی حقیقتی که نه اجتماع گنجایش آن را دارد و نه آخرت و این همان اخلاق برتر انسانی است( طباطبائی، 1374،ج1: 534- 542).

بنابراین بايد گفت با وجود اينکه طباطبائی اخلاق دينی را رد نکرده است امّا اخلاق برتر و به عبارتی اخلاق انسانهای آزاده و بزرگ را اخلاق قرآنی خاص می­داند که توحيد را مبنای اخلاق قرار داده و انسان را به سرمنزل ابدی و سعادت بی­بديلش يعنی به ساحت مقدس ذات الهی رهنمون می­شود. در اين صورت به نظر می­رسد با توجه به اينکه احکام و قوانين هر دو اخلاق دينی عام و اخلاق قرآنی از منبع مشترکی به دست می­آيد، آنچه سبب تفاوت اين دو اخلاق می­شود، تفاوت در نيت و انگيزه کسانی است که جزء پيروان اين دو اخلاق محسوب می­شوند و همين تفاوت در نيتها است که مراتب مختلف سعادت را برای اين پيروان اخلاقی به ارمغان می­آورد. پس باید گفت فضیلت از نظر طباطبائی امری کاملاّ درونی است و برای فضیلت شمردن یک عنصر اخلاقی باید به دو امر هدف و انگیزه درباره­ی رفتار آدمی توجه کرد. چیستی هدف و چگونگی انگیزه­ی انسان است که می­تواند یک نوع واحد از رفتار آدمی را در موقعیتی اخلاقی و در موقعیتی دیگر غیر اخلاقی جلوه دهد.

**اخلاق موردپسند مک­اينتاير**

پی بردن به افکار يک انديشمند بدون در نظر گرفتن زمينه­های فکری او اگر محال نباشد بی­شک بسيار سخت خواهد بود، براين اساس بايد در مطالعه­ی افکار انديشمندان به تمامی زمينه­های فکری او توجه داشته باشيم. در باب افکار مک­اينتاير مهم­ترين منبعی که بايد از آن نام برد آرا و افکار ارسطوست. مک­اينتاير در زمينه­ی اخلاق، تنها راه خروج از بحران اخلاقی قرن حاضر را بازگشت به آرای اخلاقی ارسطو دانسته است و بسياری از افکار ارسطو را پذيرفته و برتر از آرای اخلاقی عصر روشنگری می­داند، هر چند تمامی افکار ارسطو را نپذيرفته و گاهی او را نقد کرده است. اما با وجود اين در اصولی مانند غايت­گرا بودن، و فضيلت­گرا بودن پيرو ارسطو می­باشد. و در بسياری از زمينه­های اخلاقی شرح و آرای ارسطو را می­پذيرد.

اما نکته­ی دوم درباره­ی دیدگاه مک­اینتایر اشاره به جهان­شناسی و انسان­شناسی دوره­ی معاصر است. مک­اینتایر با دیدی کاملاّ نقادانه و بدبینانه به جهان­شناسی و انسان­شناسی عصر معاصر می­نگرد. از نظر او نپرداختن به تاریخ انسان­شناسی و برخورد غیر تاریخی اخلاق و فضایل اخلاقی از یک سو و از سوی دیگر موجود طبیعی انگاشتن انسان و هم­عرض دانستن او با سایر موجودات بزرگترین مشکلات مکاتب اخلاقی در عصر جدید است. از نظر او بزرگترین پیامد این نگرش نادرست این است که سبب می­شود انسان تمام درک اخلاقی خود را از دست بدهد، همچنین برخورد غير تاريخی فلسفه­ی معاصر با فلسفه اخلاق، نوشتن روايتی تاريخی از فلسفه اخلاق را دشوار می­سازد و اين در حاليست که اخلاق و اعتقادات اخلاقی ريشه در جامعه و تاريخ آنها دارد (وينستين، 1390: 93 - 104). با اين بيان بايد گفت مک­اينتاير نداشتن نگرش تاريخی به اخلاق را از بزرگترين ايرادات مکاتب اخلاقی عصر حاضر دانسته است. مکاتبی چون وظیفه­گرایی و سودگرایی که با وجود تلاشهای بسیار زیاد اندیشمندان با اشکالات مختلفی روبرو بوده و نتوانستند پاسخگوی نیازهای بشر و جوامع بشری باشند.

مک­اينتاير پس از نقد اين مکاتب اخلاقی، تنها راه­حل معضل اخلاق مدرنيته را بازگشت به اخلاق فضيلت­مدار ارسطو می­داند، اخلاقی که در آن سه امر نيّت، باور و محيط مقدم بر رفتار اخلاقی هستند (مک­اينتاير، 1390: 349)، اخلاق ارسطوئی اخلاقی است که مي‌تواند انسان را با دست يافتن به فضايل به غايتی نيک برساند، با توجه به اين امر بايد گفت فضيلت در اخلاق موردپسند مک­اينتاير نقشی محوری دارد و اخلاق برتر اخلاقی است که فضيلت را اصل اساسی خود بداند.

**سعادت از ديدگاه طباطبائی**

طباطبائی با بيان اخلاق دينی خاص که رسيدن به آن را از طريق وحی و عقل ممکن می­داند، نتيجه­ی پايبندی به اين اخلاق را رسيدن به سعادت می­داند. طباطبائی در بيان ماهيت اين سعادت نيز ديدگاهی برگرفته از عقايد دينی دارد چنانکه او سعادت انسان را رسيدن به مقام قرب الهی تعريف می­کند. مقامی که انسان با رسيدن به آن به خير و کمال و لذت بی­انتهای خويش دست می­يابد و از آنجا که خير و کمال انسان را امری وجودی می­داند، بنابراين سعادت حاصل از آنها برای انسان را نيز از قبيل ملکه و امر وجودی می­داند (طباطبائی، 1374، ج11: 21). البته بايد توجه داشت که طباطبائی با وجود اينکه برترين سعادت انسان را سعادت ابدی و اُخروی او می­داند، اما به سعادت دنيوی برای انسان نيز قائل است و به نوعی می­توان گفت سعادت دنيوی را مقدمه­ای برای رسيدن به سعادت اُخروی انسان می­داند.بر این اساس باید گفت از نظر طباطبائی سعادت در پرتو دو امر امکانپذیر است: شناخت هدف واقعی زندگی و داشتن انگیزه­ی و نیت خالص (به معنای انگیزه­ی الهی داشتن). از نظر طباطبائی داشتن این دو ملکه به معنای فضیلت­مندی انسان بوده و سعادت او را به دنبال دارد.

**سعادت از ديدگاه مک­اينتاير**

فلسفه­ی اخلاق ارسطو پيرامون تصويری دو وجهی از زندگی انسان موج می­زد و اين تصوير را مک­اينتاير نيز قبول دارد: انسان آنچنان که از قضا هست. و انسان آنچنان که اگر سرنوشت ذاتی خود را شکوفا کند می­تواند، باشد.

زندگی انسان يک کنش است که خوبی ذاتی آن در اين است که شخص به کمال مطلوب که همان خير است برسد و اين خير بشر زمانی فعليت می­يابد که انسان به دنبال جست­وجوی معنا در زندگی باشد (وينستين،1390: 126 - 127). اما در اينکه اين «معنا» و دست­يابی به آن در زندگی، از نظر مک­اينتاير چه مفهومی دارد، با ديدگاهی نيمه­اگزيستانسياليستی مواجه می­شويم. اگزيستانسياليسم يکی از مکاتبی است که می­گويد: «هرکس بايد معنای زندگی خود را خودش برگزيند»، به عبارتی هرکس بايد خودش انتخاب کند که زندگی خوب از نظر او چيست؟ بنابراين اينان طرح و تدبير الهی در زندگی انسان را قبول ندارند. مک­اينتاير در اينکه هرکس بايد به دنبال معنای زندگی خود باشد با فيلسوفان اگزيست همسو است امّا او حرفی مبنی بر اينکه خدا هدفی در هستی آدمی نگنجانده باشد ندارد. و اين امکان را می­دهد که خداوند آدميان را موجوداتی جست­وجوگر آفريده باشد، هرچند بازهم با اين وجود او "تلوس" يا همان خير انسانی و حيات نيک را در جست­وجوی خير انسانی و حيات نيک می­داند،که اين خير با فضيلت­مداری به دست می­آيد (مک­اينتاير، 1390: 369) و اين فضيلت­مداری قابليت انديشه­ورزی اخلاقی بر پايه­ی روشهای عقلانی را احياء می­کند، عقلانيتی که خود را در بستر جامعه به نمايش می­گذارد (وينستين، 1390: 133). انسانی که به اين نوع انديشه­ورزی اخلاقی دست يابد به کمال و خير انسانی دست يافته است.

بر اين اساس بايد گفت از نظر مک­اينتاير زندگی سعادتمندانه که او آن را زندگی خوب و نيک می­نامد، زندگانی است که در راه جستجوی زندگی خوب برای انسان صرف شده باشد (مک­اينتاير، 1390: 369). مک­اينتاير برای توضيح مفهوم جستجو دو ويژگی را برای آن برمی­شمارد؛ نخستين ويژگی ناظر به اين است که بدون تصور غايب نهايی جستجو نمی­تواند آغاز شود. در واقع داشتن تصوری از خير برای جستجو لازم است. در آغاز جستجو ما تصوری هرچند ابتدائی از خير و غايت زندگی آدمی داريم، اما در طی اين جستجو تصور ابتدائی از خير را ارتقا می­دهيم و با توجّه به آن خيرهای ديگری را در جای مناسب خود قرار می­دهيم و نيز فهم خود از فضايل را افزايش می­دهيم. دومين ويژگی اين است که اين جستجو را نبايد مانند جستجوی معدنچيانی بدانيم که در پی يافتن طلا هستند، چرا که اينان از همان آغاز جستجو می­دانند که در پی چه چيزی هستند، اما در جستجوی مدّنظر ما غايت از ابتدا مشخص نيست و در حين جستجو، از طريق مواجهه با صدمات و خطرات و وسوسه­هايی که در طول جستجو برای ما رخ می­دهد، معنا می­شود (همان: 368 - 369).

براساس ديدگاه مک­اينتاير از نظر او ارتباط ميان سعادت و فضيلت را به دو نوع می­توان تفسير کرد: اول اينکه مک­اينتاير نيز فضيلت را ابزاری برای رسيدن به سعادت می­داند. اما در نوع دوم به نظر می­رسد مک­اينتاير سعادت را همان داشتن فضيلت می­داند چرا که او سعادت را به "خير" معنا می­کند و خير مفهومی است که مک­اينتاير آن را جزئی از ماهيت فضيلت می­داند، از سوی ديگر دست­يابی به خير را برای کسی ممکن می­داند که در جست­و­جوی خير باشد و جست­و­جوی خير را با فهميدن و دارا بودن فضايل ممکن می­داند . بنابراين فضايل خود به نوعی همان سعادت انسانی هستند و داشتن آنها ذاتاً ارزشمند است.

**نتيجه­گيری**

با توجه به آنچه در بيان ديدگاههای اخلاقی طباطبائی و مک­اينتاير بيان کرديم، دو تفاوت اساسی می­توان ميان بين آرای اين دو انديشمند نام برد. اولين تفاوت نگاه دينی طباطبائی به اخلاق است. يعنی او تصميمات اخلاقی را در صورتی درست و فضيلت­مند می­داند که انسان بتواند عنصر عقل و وحی را در اين تصميمات دخالت دهد. يعنی انسان تنها با رجوع به عقل نمی­تواند احکام اخلاقی صحيح را به دست آورد بلکه بايد با بهره­گيری از احکام دينی عقل را در رسيدن به اين احکام ياری دهد. اما در آرای مک­اينتاير آنچه خواست اخلاقی را برای انسان به همراه دارد تصميمات متأملانه و از روی عقل انسان است، بطوريکه مک­اينتاير خواستهای فضيلت­مندانه انسان را همان خواستهای عقلانی می­داند. البته بايد گفت نوعی دور در اين بخش از سخنان مک­اينتاير وجود دارد، چرا که او آنگونه تصميمات اخلاقی را متأملانه می­داند که خواستهايی فضيلت­مندانه باشد و از سوی ديگر خواستهايی را فضيلت­مندانه می­داند که متأملانه باشد که اين امر خود نوعی ابهام در آرای او ايجاد می­کند.

دومين تفاوت در انديشه­ی اين دو انديشمند تعريف آنان از سعادت است. قبل از بيان اين مطلب بايد گفت همانطور که می­دانيم انديشمندان اسلامی نوعی ذات و ارزش ذاتی برای امور ارزشی از جمله فضايل اخلاقی قائل هستند به عنوان مثال علم را به خودی خود مطلوب و دارای ارزش می­دانند و نيز بسياری امور ديگر، که می­توان گفت طباطبائی نيز اين انديشه را قبول داشته است اما آنچه در آرای اخلاقی او به گونه­ای روشن بيان شده است اين است که او فضايل را اموری اعتباری می­داند که تنها در قياس با کمال و سعادت انسان دارای ارزش می­شوند به عبارت ديگر فضايل عناصری کارکردی هستند که نقش آنها در اخلاق رساندن انسان به سعادت خويش است. پس فضايل و ارزش آنها را در قياس با سعادت انسان می­توان سنجيد. اما از نظر مک­اينتاير فضايل به معنای واقعی کلمه ارزش ذاتی دارند، بطوريکه او داشتن فضايل را همان سعادت انسان می­داند يعنی فضايل از نظر او نقش واسطه­ای و کارکردگرايانه ندارند بلکه آنچه از آن به عنوان سعادت انسان ياد می­شود همان داشتن فضايل است.

منابع

. ارسطو، *اخلاق نيکوماخوس*، 1356، ترجمه: ابوالقاسم پورحسينی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد 1.

. اميد، مسعود، *فلسفه اخلاق در ايران معاصر*، 1388، تهران: نشر علم، چاپ: اول.

. پورتر، جين، *اخلاق فضيلت*، 1378، ترجمه: انشاءالله رحمتی، نشريه: فلسفه، کلام و عرفان، شماره:13.

. خزاعی، زهرا، *اخلاق فضيلت مدار*،1380، نشريه: نامه مفيد، شماره: 28.

. زائری، قاسم، *بحران اخلاق مدرن و نظريه­ی اخلاق مک­اينتاير*، 1384، نشريه: علوم سياسی، شماره 36.

. شهرياری، حميد، *فلسفه اخلاق در تفکر غرب از ديدگاه مک­اينتاير*، 1385، تهران: انتشارات سمت.

. شيرزاد، ميثم، *مقايسه تلقی ارسطو و مک­اينتاير از فضيلت*،1391، استاد راهنما: حسن فتحی، پايان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه: تبريز، دانشکده: ادبيات فارسی و زبانهای خارجی.

. طباطبائی، محمدحسين، *تفسير الميزان*، 1374، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ: پنجم، ج 1، 4،5، 7، 11.

الف- -------، *نهايةالحکمه*، 1387، ترجمه: علی شيروانی، تهران: بوستان کتاب، جلد1.

ب- -------، *اصول فلسفه و روش رئاليسم*، 1387، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

. -------، *بررسيهای اسلامی*، 1388، قم: دفتر تبليغات اسلامی، چاپ دوم، جلد1.

. -------، *اسلام و اجتماع*، بی­تا، قم: انتشارات جهان­آرا.

. کوليوند، تقوی، *سعادت از ديدگاه علامه طباطبائی و کاربرد آن در تعليم وتربيت*، 1386، استاد راهنما عليرضا . محمودنيا، پايان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه: تربيت معلم، دانشکده علوم تربيتی و روانشناسی.

. هولمز، رابرت، *مبانی فلسفه اخلاق*، 1385، ترجمه: مسعود عليا، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم.

. وينستين، جک­راسل، *فلسفه مک­اينتاير*، 1390، ترجمه: کاوه بهبهانی، تهران: نشر نی.

. Macintyre, alasdeir, A short History of Ethics (London: Routledge, second edition 1998) .

.W.D.ross, Aristoteles Nicomachean Ethics (Buenos Aires: 1923) .

1. - دانشجوی کارشناسی ارشد، فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه خوارزمی تهران. [↑](#footnote-ref-2)